

تبلیغ در سیره

۹

گفتار عارفان (۲)

رحیم کارگر

۲- تبلیغ با عمل

بحث مهم دیگر، لزوم همراهی وعظ و تبلیغ با عمل است. واعظ باید همیشه عامل به گفته‌های خود باشد و به آنچه می‌گوید و مردم را بدان تشویق می‌کند عمل کند؛ واعظ بدون عمل، مانند درخت بی‌ثمری است که به غیر از چند شاخه و برگ، هیچ میوه و ثمری ندارد و تنها دیگران از سایه‌ی آن استفاده می‌کنند.

در این باره خداوند متعال در قرآن کریم، شدیدترین موضع‌گیری‌ها و مهم‌ترین سفارش‌ها را ارائه می‌کند و می‌فرماید: «اتأمرون الناس بالبرّ و تنسون أنفسکم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون»^(۱)؛

آیا شما مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود آن را فراموش می‌کنید! با این که کتاب خدا را می‌خوانید، چرا اندیشه نمی‌کنید؟

و نیز می‌فرماید:

﴿يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون، كَبُرَ مَقْتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون﴾^(۲)؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که بدان عمل نمی‌کنید! خداوند سخت به خشم می‌آید که چیزی بگویید و بدان عمل نکنید.

علم کز اعمال نشانیست نیست

کالبدی دارد و جانیش نیست

حکیم سنایی سروده است:

دانشت هست کار بستن کو؟

خنجرت هست صف شکستن کو

سعدی نیز گفته است:

علم چندان که بیشتر خوانی

چون عمل در تو نیست نادانی

عارف الهی، صاحب «المراقبات»

می‌نویسد: واعظ باید بعد از رعایت موارد

یاد شده (اخلاص و صدق در آن)، به

این آیه نیز عمل کند: «آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید در حالی که خود را فراموش کرده‌اید»؛ او باید اول خود را موعظه نموده و خود را به آن بیاراید، آن گاه با نرمی، مدارا و حکمت مردم را موعظه کند^(۳).

عالم متقی حاج شیخ عباس قمی نیز می‌نویسد: سزاوار است واعظ آنچه را می‌گوید خود به کار بندد تا چونان چراغی نباشد که خود را تباه سازد و بسوزد و دیگران را نور و فروغ بخشد^(۴).

سالک عارف حاج شیخ محمد بهاری همدانی نیز می‌گوید:

«باید فعل او (عالم و واعظ) موافق قولش باشد؛ چه این که از صادق آل محمد^(ع) روایت شده که در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی ﴿أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^(۵) فرمود: «یعنی بالعلماء مَنْ صَدَقَ فَعَلَهُ قَوْلُهُ وَ مَنْ لَمْ يَصْدَقْ فَعَلَهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ؛ مراد از علما در این آیه کسی است که کردار او، گفتارش را تصدیق کند و کسی که چنین نباشد عالم نیست^(۶)».

کمال الدین حسین کاشفی بیهقی سبزواری می‌نویسد:

«مذکر باید که اول نفس خود را پند دهد، تا پند وی در دیگران اثر کند؛ ﴿يَا وَاعِظْ عِظْ نَفْسَكَ فَإِنَّ اتَّعِظْتَ فَعِظَ النَّاسِ وَالْآفَاسْتَحَى مِنْ اللَّهِ﴾؛ یعنی ای واعظ! اول نفس خود را پند ده، اگر پندپذیر شد، پس دیگران را پند ده، و آنگاه از خدا شرم دار و از این خطاب پرعتاب، براندیش که: ﴿اتَّامِرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ﴾^(۷) و از این تقریر و توییح برحذر باش که: ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ...﴾^(۸).

و غیر تقیّ یا امر النَّاسِ بِالْتَّقَى

طَبِيبٌ يُدَاوِي وَالطَّبِيبُ عَلِيلٌ

از من بگویی واعظ تفسیر گویی را

گر در عمل نکوشی، نادان مفسری^(۹)

چگونه باید تبلیغ کرد؟

عارف الهی و دانشمند ربّانی مرحوم آقاملکی تبریزی می‌نویسد: واعظ باید مانند پدری دانا که در تربیت فرزندان خود در پی اصلاح آنان است، نه زیان رساندن به آنان، مصالح و منافع آنها را در نظر بگیرد و به حال آنان مفید باشد و نیز عملی مؤثر و مفید است که همراه با کار و عمل باشد، نه سخن تنها!

گاهی تفاوت عمل واعظ با سخنش

باعث جرأت شنونده بر گناهان و بی‌اعتقاد شدن او به علما و حتی پیامبران می‌گردد؛ به گونه‌ای که او را از دین خارج می‌کند؛ حتی نباید ثواب‌های زیادی را که در بعضی از روایات برای عمل کوچکی آمده و قبول آن برای عقل سخت می‌باشد، بگوید؛ مگر این که همراه با آن قدرت خدا را بیان و علت این مقدار ثواب را برای این عمل بگوید تا کسی نتواند آن را انکار کند و بدین ترتیب وعظ او باعث انکار روایات یا انکار اصل ثواب و عقاب نشود...» (۱۰).

عالم عامل شیخ محمد بهاری همدانی می‌نویسد:

باری فرقه دیگر... وعظ هستند، متکلفند در شرایف ملکات و مرغیند (ترغیب کننده) مردم را در فضایل صفات و محذرنند از ذمائم و آفات و حال آن که خود آن مسکین، پر است از رذایل و خالی است از فضایل! گمان کرده محض قول و عارف شدن بر اصطلاحات و فهمیدن معنای الفاظ و عبارات او را داخل در سالکین الی الله می‌کند، یا حرف اصلاح خلق و هدایت‌شان به سوی حق، او را مستحق جزای رب العالمین

می‌نماید!

خبر ندارد از حسرت روز قیامت و واقع شدن او بر تأسف و ندامت نخوانده آیه‌ی شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ...﴾ (۱۱) را و به سمع مبارک وی نرسیده خطاب الهی جلّ شأنه «عظ نفسك ثم عظ الناس...» و هم چنین آن را که فرمود ماحصلش این که: به فلان بگو چون عامل به این کتابی که نوشته‌ای نیستی حقیقتاً که شرق و غرب را از کفر و دورویی پر کرده‌ای...؟» (۱۲)

اهمیت بحث یاد شده، بر احدی از مبلغان و واعظان عزیز پوشیده نیست و اصل هم بر این است که سخنران و ناصح، خود بیشتر از همه به گفته‌هایش عمل کند و آنها را بپذیرد. گفتنی است که سخنان و گفتار او زمانی مؤثر خواهد بود که خود بدان‌ها عامل باشد، دانشمندان و عارفان مسلمان نیز همواره در موعظه‌ها و صحبت‌های خود، به این امر تأکید فراوانی داشته‌اند. اصلاً زندگی آنان، خود نمونه‌ای روشن و گویا از موعظه بعد از عمل است.

عالمان عامل

۱- درباره‌ی عالم وارسته و عارف

آیت الله وهدانی ففر: مبلفان و واعضان نبايد هیزی را بگویند كه فود بدن عمل نمی‌کنند.

فرزانه حاج آخوند تربتی گفته‌اند: «وقتی حاج آخوند ملاعباس منبر می‌رفت و موعظه می‌کرد، اولین کسی که موعظه‌ها در وجودش اثر می‌کرد، خود او بود. موعظه در حاج آخوند بیشتر از همه کس تأثیر می‌کرد. می‌گریست و اشک‌ها بر روی محاسنش جاری می‌شد.

حاضرین در مجلس چنان منقلب می‌شدند که از خود بی‌خود شده و این طور احساس می‌کردند که در مسجد مدینه نشسته‌اند و بلا تشبیه گویی حرف‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را گوش می‌کنند...» (۱۳).

۲- درباره‌ی واعظ نامدار مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری نیز نوشته‌اند «اثر انفاص قدسیه و تأثیر اندرز و موعظه‌ی آقای حاج شیخ جعفر شوشتری به نحوی بود که علما و مجتهدان و شنوندگان، مثل مجلس روضه، گریه و ناله می‌کردند.

روزی این آیه را از سوره‌ی «یس»

خواند که: ﴿و امستازوا النیوم آیها
المجرمون﴾ (۱۴)؛ روز قیامت به گناهکاران خطاب می‌رسد: ای گناهکاران، از یکدیگر جدا شوید». در این هنگام فریاد و ضجه از حضار بلند شد... (۱۵).

۳- همچنین نقل شده است: «افندی‌های عثمانی در منابر شیخ شوشتری در کاظمیه کربلا و نجف شرکت می‌کردند. هنگامی که وی منبرش را با آیات قرآن افتتاح می‌کرد، آنان می‌نگریستند و می‌گفتند: گویی ما این آیات را تاکنون نشنیده‌ایم و جبرئیل اکنون این آیات را نازل کرده است.»

این تأثیر و منقلب کردن‌ها، تنها در سایه‌ی عمل به گفته‌های خود و برخورداری کامل از تزکیه و تهذیب نفس امکان دارد. چنین اشخاصی واقعاً از نورانیت و قداستی برخوردارند که دیگران فاقد این خصایص و سجایا هستند.

۴- میرزای بزرگ قائم مقام فراهانی درباره‌ی مرحوم شوشتری می‌گوید: «ایشان در ارض اقدس در مسجد

بالخیر ولا نفعله^(۱۷)؛

ای ابو ذرا! (در روز قیامت) گروهی از بهشتیان بر گروهی از جهنمیان اشراف می یابند. سپس از آنان سؤال می کنند: چه چیزی شما را وارد جهنم کرد با این که ما به برکت تربیت و تعلیم شما وارد بهشت شدیم! در جواب می گویند: ما دیگران را به اعمال شایسته فرمان می دادیم و خود به آن عمل نمی کردیم».

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«انّ العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما یزل المطر عن الصفا»؛ هنگامی که عالمی به علم خود عمل نکند، موعظه‌ی او از قلبها می لغزد، همانگونه که باران از سنگ صاف (کوه صفا) می لغزد.

عام نادان پریشان روزگار

به زبانشمند ناپرهیزگار

کان به نابینایی از راه افتاد

وین دو چشمش بود و در

چادار افتاد^(۱۸)

آن کس که از اخلاق نیک سخن می گوید: ولی خویشتن بدان عمل نمی کند و خود را از انحراف های هوای نفس باز نمی دارد، صاحب اخلاق و ادب

گوهرشاد منبر تشریف می برد و گوش هوش مردم خراسان به فرمایشات کثیر الفایده ایشان بود. حقیر هم گوشه ای را گرفته، هر شب به فیض مواعظ شافیه و نصایح کافیه ای ایشان فائز می گردید. فی الحقیقه فرمایشان ایشان اثر دیگری داشت. هر کس شرفیاب خدمتشان شده بود، می دانست که نور مجسم بودند...»^(۱۶).

۵. آیت الله وجدانی فخر در درس های

اخلاقی خود، همواره بر این امر پافشاری می کرد که مبلغان و واعظان نباید چیزی را بگویند که خود بدان عمل نمی کنند.

ایشان از استاد خود نقل می فرمود:

«... بر فرض اگر می خواهید درباره ی نماز شب صحبت کنید، حتماً آن شب، خودتان نماز شب بخوانید و اگر درباره ی صدقه بحث می کنید، حداقل آن روز، صدقه بدهید.»

عالمان بی عمل

پیامبر صلی الله علیه و آله به ابو ذر غفاری فرمود:

«یا ابادرا یطلع قوم من اهل الجنة

علی قوم من اهل النار، فیقولون: ما

ادخلکم النار و قد دخلنا الجنة بفضل

تادیبکم و تعلیمکم؟ فیقولون: اناکتا نامر

نیست؛ مگر آن که به اخلاق شایسته‌ای که فراگرفته است، عمل کند. در این صورت بی‌عیب خواهد بود. آری! بسیار کم است که کسی سخن درست بگوید و کردار خودش نادرست باشد، ولی سخنش، فایده‌ای در پی داشته باشد.

ما من روی ادباً و لم يعمل به
ویکف عن زین الهوی بادیب... (۱۹)
عالم ربّانی علامه «مولا مهدی نراقی»
می‌نویسد:

«هدایت کردن دیگران فرع این است که خود در راه باشد و به راه راست آوردن دیگری، فرع آن است که خود بر راه راست باشد؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر گاهی به وسیله‌ی پند و موعظه است و گاهی به قهر و غلبه. کسی که خود به راه درست هدایت نشده است، امر و نهی و موعظه، از او ساقط است؛ زیرا مردم از فسق او آگاهی دارند، بنابراین پند و اندرز او بی‌فایده است...» (۲۰). و در جای دیگر می‌نویسند:

«فریفتگان واعظان بسیار هستند؛ برخی از آنان پیرامون اخلاق و صفات نفس، از خوف و رجا، توکل، رضا، صبر، شکر و... سخن می‌گویند و چنین

می‌پندارند که با گفتن چنین سخنانی و دعوت مردم به سوی اینها، خود نیز موصوف به نیکی‌ها می‌گردند، با آن که در واقع از آن خوبی‌ها جدا هستند؛ مگر به قدر اندکی که توده‌ی مسلمانان از آنها خالی نیستند...»

بنابراین سزاوار نیست کسی به وعظ و نصیحت پردازد، مگر آن که از درون خود بداند که قصد او به جز هدایت مردم به خدای تعالی چیز دیگری نیست (۲۱).

واعظان گرچه بلیغ‌اند و سخندان لیکن
گفتن و کردن این قوم کجا آن همنند
آه از این صومعه داران تهی از اخلاص
کز حسد رهن اخلاص مریدان همنند...
مجلسی را که نه از بهر خدا آریند
تا نشستند به هم رهن ایمان همنند (۲۲)
شاعری در این باره شعری سروده
است که ترجمه‌ی آن چنین است.

«ای مردی که به دیگری می‌آموزی،
چرا خود نمی‌آموزی؟ برای بیماران و
افراد ضعیف دارو تجویز می‌کنی، تا بدان
شفا یابند؛ با این که خود بیماری!
از نفس خویش آغاز کن و آن را از
گمراهی باز دار و چون نفست از گمراهی
رهید، حکیم خواهی بود.»

در این هنگام اگر پند دهی و به
گفتارت تأسی شود و آموختنت پذیرفته
گردد، عذری برایت نیست...» (۲۳).

شقیق بلخی، یکی از بزرگان و علما
بود. روزی در بغداد در مجلس وعظ از
نیکی «توکل» سخن می‌گفت. به مردم
سفارش می‌کرد در توکل بیشتر اندیشه
کنید و بیش از اندازه به آنها بها و اعتبار
قائل شوید، بعد گفت: من با یک درهم به
سوی بادیه خوشحال و با توکل به راه
افتادم و بیش از آن یک درهم نداشتم
چون دلم متکی به غیب بود، آن یک
درهم را همراه خود دوباره برگردانیدم...
در این میان جوانی از جای برخاست و به
او گفت: از من یک سخن به صداقت
بشنو. در آن دم که درهم به جیب
می‌کردی، این اتکال و اعتماد به غیب،
در جانت کجا بود و آن وقت این توکل در
کجا بود که به این فکر افتادی، که یک
درهم به جیب بگذاری؟ مگر آن ساعت
به غیب و به اعتماد و اتکال بر خداوند،
ایمان نداشتی؟ اگر ذره‌ای از ایمان به
اتکال در جان تو بود، به آن یک درهم
امیدوار نمی‌شدی.

شقیق وقتی که این سخن را از جوان
بشنید، در بالای منبر جانش به لرزه
افتاد.

به او انصاف لیک حجت عیان است
چه گویم حق به دست این جوان است (۲۴)

پی‌نوشت

- ۱- بقره / ۴۴.
- ۲- صف / ۲ و ۳.
- ۳- المراقبات (اعمال السنه)، ص ۲۸۶.
- ۴- مجله‌ی حوزه، شماره‌ی ۴۷، ص ۸۲.
- ۵- فاطر / ۲۸.
- ۶- تذکره‌المتقین، ص ۹۵.
- ۷- بقره / ۴۴.
- ۸- صف / ۲.
- ۹- الرسالة العلیة، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
- ۱۰- المراقبات، ص ۲۸۷.
- ۱۱- صف / ۲.
- ۱۲- تذکره‌المتقین، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
- ۱۳- فضیلت‌های فراموش شده، ص ۷۸.
- ۱۴- یس / ۵۹.
- ۱۵- علماء معاصرین، ص ۱۶، (مجالس المواعظ، ص ۱۷).
- ۱۶- مجالس المواعظ (مقدمه)، ص ۱۷ و ۱۸.
- ۱۷- بحار الانوار، ج ۷۳.
- ۱۸- شعر از سعدی شیرازی.
- ۱۹- ادب الدنيا و الدین، ص ۶۹.
- ۲۰- جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۲۵.
- ۲۱- همان، ج ۳، ص ۲۸.
- ۲۲- شعر از ملاحسن فیض کاشانی.
- ۲۳- ادب الدنيا و الدین، ص ۶۷.
- ۲۴- حکایت‌های شهر عشق، ص ۹۶ و ۹۷.